حجّیّت ظواهر قرآن کریم از دیدگاه میرزای اصفهانی ـ سیّدمحمّد بنی‌هاشمی، سعید مقدّس
فصلنامه تخصّصی مطالعات قرآن و حدیث **سفینه**
سال پانزدهم، شماره ۵۹ «ویژه قرآن‌بسندگی»، تابستان ۱۳۹۷، ص۶۶-۹۸

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.59.5.4]

حجّیّت ظواهر قرآن کریم از دیدگاه میرزای اصفهانی[1]

سیّدمحمّد بنی‌هاشمی*
سعید مقدّس**

چکیده: نگارندگان در این گفتار می‌کوشند دیدگاه میرزا مهدی اصفهانی در بحث حجیت جمعیهٔ قرآن را در مقام تعلیم و افتاء تبیین کنند و بر اساس آن حجیت ظواهر قرآن را روشن سازند. بدین روی در باب «تعویل بر منفصل» که یکی از کلیدهای اصلی دیدگاه میرزای اصفهانی در بارهٔ قرآن است، سخن گفته‌اند و تفاوت نظر اصفهانی با آن گروه از اخباریان را که ظواهر قرآن را حجت نمی‌دانند، روشن ساخته‌اند.

کلیدواژه‌ها: حجیت جمعیه؛ حجیت ظواهر؛ تعلیم؛ افتاء؛ تعویل بر منفصل؛ حجیت ظواهر کتاب؛ اخباریان؛ اصفهانی، مهدی.

---

۱. اصل مقاله طولانی بود، لذا ناگزیر به تلخیص آن تن دادیم، بدون اینکه به اصل درونمایهٔ آن آسیبی برسد. (دفتر سفینه)

*. دکترای عرفان اسلامی، استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی، مدرّس دروس حوزوی.
banyhashemi@yahoo.com

**. دکترای فلسفه و کلام اسلامی، دانش آموخته حوزه علمیه.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.59.5.4]

اشاره

در گفتاری دیگر[1] در این باره بحث شد که براساس «اصل عدم شباهت کلام خدا و کلام بشر»، «کلام» خدا بودنِ قرآن کریم را به واسطهٔ ارائهٔ عملی و قولی پیامبراکرم صلی الله علیه و آله دریافته‌ایم و نیز با مجوّزآورندهٔ قرآن و اوصیای ایشان، دانسته‌ایم که الفاظ عربی این کتاب، بر معانی لغوی حمل می‌شود و خداوند متعال در آن، با عرف عامّ عرب زبانان سخن گفته است. در نتیجه در حوزهٔ نصوص، با آنکه برای دریافت مراد قطعی، نیازی به فحص از قرائن منفصل نیست؛ امّا همچنان معنای عامّ حجّیّت جمعیّه پابرجاست. در عین حال بر این نکته تأکید شد که «دستیابی به مراد قطعی نصوص، بدون مراجعه به اهل بیت علیهم السلام» بدین معنا نیست که دریافت «تمام لایه‌های معنایی آن»، بدون مراجعه به ایشان، ممکن است. بلکه همچنان برای راهیابی به بطون و تأویلات نصوص، نیازمند مراجعه به قرائن منفصل هستیم. آن چه گفتیم در حوزهٔ نصوص مطرح بود. در این مقاله برآنیم که اوّلاً مقصود از حجّیّت جمعیّه در حوزهٔ «ظواهر قرآن کریم» را روشن کنیم و ادلّهٔ آن را بررسی نماییم. ثانیاً دربارهٔ مختصّات «دَیدَن تعویل برمنفصل» سخن بگوییم و ثالثاً نشان دهیم که با رویکرد مرحوم میرزای اصفهانی، در حجّیّت ظواهر، هرگز به بن بست نمی‌رسیم و پس از فحص و دست نیافتن به قرائن منفصل، می‌توان ظواهر کتاب را حجّت دانست. لذا چنان نیست که ناگزیر از پی‌گیری روش اخباریان باشیم و در این شرایط (یأس ازدستیابی به قرائن منفصل) تن به توقّف دهیم.

۱) مدّعای حجّیّت جمعیّه و تأثیر آن در حوزهٔ حجّیّت ظواهر

حجّیّت جمعیّهٔ قرآن کریم دو معنای مکمّل و لازم و ملزوم یکدیگر پیدا می‌کند:

---

۱. دیدگاه میرزای اصفهانی دربارهٔ «تأثیر اصل نفی تشبیه در حجّیّت جمعیّهٔ قرآن کریم». در: سفینه، شماره ۵۸.

معنای عام: اینکه کلام بودن قرآن کریم و حمل شدن الفاظ بر معانی لغوی را به مجوّز پیامبر اکرم و اهل بیت ایشان علیهم‌السلام دانسته‌ایم.

معنای خاص: اینکه برای درک تمام لایه‌های معنایی آیات قرآن (تمام المراد) نیازمند مراجعه به قرائن منفصلهٔ کتاب هستیم.

هر دو معنا، هم در حوزهٔ نصوص و هم در حوزهٔ ظواهر قرآن کریم، برقرار است.[۱] از همین روست که میرزای اصفهانی دربارهٔ ظواهر قرآن کریم این سؤال را مطرح می‌کند:

إِنَّمَا الکَلامُ فی أَنَّهُ هَل یَجُوزُ لِلعاقِلِ أَن یَستَغنِیَ فی کَشفِ عُلُومِهِ و مُراداتِهِ و تَأویلِهِ وتَفسیرِهِ عَمَّن یَجُوزُ أَن یکونَ عِندَهُ قَرینَةٌ مُنفَصِلَةٌ فی آیة مِن آیاتِهِ و هُوَ المُتَحَدّی بِذلِکَ القُرآنِ و عُلُومِهِ، فَیَحکُمَ بِما هُوَ الظّاهِرُ مِنَ الآیاتِ عِندَ أهلِ اللُّغَةِ، بِأَنَّهُ تَمامُ المرادِ و المعنی وَ المقصودِ مِنهُ تَعالی مِن تِلکَ الآیاتِ ... أَم لا؟ (مصباح الهدی/۲۲و۲۳)

[در مورد حجّیّت ظواهر قرآن مجید] بحث در این است که آیا یک فرد عاقل مجاز است که در کشف علوم و مرادات و تأویل و تفسیر آن (قرآن)، خود را از کسی که ممکن است یک قرینهٔ منفصله در مورد آیه‌ای از آیات قرآن نزد او باشد- که این فرد همان کسی است که به این قرآن و علوم آن، تحدّی فرموده- بی‌نیاز بداند، و به همین جهت بر اساس آن‌چه نزد اهل زبان [عربی] از آیات ظاهر می‌شود، حکم کند که آن [معنای ظاهری] همهٔ مراد و معنا و مقصود خداوند از آن آیات است... یا خیر؟

با دقّت در این عبارت، می‌توان مقصود ایشان از «تمام المراد ظواهر قرآن کریم»

۱. البتّه این، قدر مشترک میان نصوص و ظواهر است، وگرنه - چنانکه خواهد آمد- در حوزهٔ ظواهر، برای دستیابی به «بعض المراد» نیز نیازمند به مراجعه به قرائن منفصله هستیم. بنابراین تفاوت ظواهر با نصوص در این است که در حوزهٔ ظواهر، بدون مراجعه به قرائن منفصله، هیچ مراد قطعی‌ای قابل دستیابی نیست.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.59.5.4]

را دریافت که عبارت است از: علوم، مرادها، تأویل‌ها و تفسیرها.[1] به بیان ساده‌تر «تمام المراد» یعنی: «تمام لایه‌های معنایی که خداوند متعال، از تعبیرات یک آیه اراده فرموده است.»

سؤال این است که آیا هیچ عاقلی می‌تواند در دستیابی به این حوزه، ادّعای خودکفایی کند و خود را از رجوع به قرائن منفصل، «بی‌نیاز» بداند؟ حتی اگر احتمال بدهد که نزد کسی، قرینهٔ منفصلی هست که می‌تواند در این زمینه، راهگشا باشد، عقلا خود را ملزم خواهد دانست که به وی رجوع کند. دست کم این احتمال در مورد آورندهٔ قرآن کریم و اوصیای ایشان -که متّحدی به قرآن شناخته می‌شوند[2]- کاملاً عقلایی و قابل اعتنا است. بدون پی‌گیریِ این احتمال عقلایی، عاقلانه نیست که بدانچه نزد عرب‌زبانان به عنوان «ظاهر آیهٔ شریفه» شناخته می‌شود، اکتفا کنیم و همان را «تمام معنا و مقصود خداوند» از آن آیات، تلقّی نماییم.

با این تحلیل، میرزای اصفهانی به سؤال مطرح شده، چنین پاسخ می‌دهند:

لاإشکالَ فی حُجیَّةِ ظَواهِرِ القُرآنِ المجیدِ، فَضلاً عَن مُحکَماتِهِ؛ إلّا أنَّ الحُجّیَّةَ بِمَعنَی الکاشِفیَّةِ عَن تَمامِ الموضُوعِ بِما لَهُ مِنَ الخُصُوصیّاتِ و تَمامِ المحمولِ کذلک، بِأَن یُحرَزَ تمامُ مراداتِ الحَقِّ فی کُلِّ اَمرٍ بِتَحَقُّقِ الموضُوعِ. و لایتحقَّقُ الموضُوعُ لَهُ إلّا بَعدَ ضَمِّ الثَّقَلِ الأَصغَرِ. (اصول وسیط/ ۹۵)

بحثی در حجّیّت ظواهر قرآن مجید نیست، چه رسد به محکمات آن. فقط

---

۱. مقصود از «تفسیر»، پرده‌برداری از معانی و مقاصد «پوشیده»ای است که بدون توضیح، واضح و مشروح نیستند. مرحوم میرزا می‌نویسد: إنَّ التَّفسیرَ لُغَةً کَشفُ القِناعِ وَ التَّشریحُ وَ التَّوضیحُ فیما لَم یَکُن واضِحاً مَشُروحاً. (مصباح الهدی/۲۷)

۲. آیة الله اصفهانی پیامبر اکرمﷺ را متحدّی، اوّلاً و بالذّات قرآن معرفی می‌کنند که ابتداءً و بدون واسطه، مدعیان دروغین را دربارهٔ قرآن کریم به مبارزه طلبیده است. در رتبه‌ی بعد، جانشینان پیامبراکرمﷺ به خاطر منصب داریِ خلافت و تحمّل علوم قرآنی و نبویﷺ می‌توانند چنین مدعایی را مطرح کنند. بنابراین در رتبه‌ی پس از پیامبراکرم به عنوان «متحدّی به قرآن» شناخته می‌شوند: «فی موارد اختلاف القراءات، لابدّ من الرّجوع إلی قراءة الرسول و أهل البیت صلوات الله علیهم أجمعین. فإنّهم المتحدّون بالقرآن؛ الرّسول أوّلاً و بالذات، و الأئمّة لرسالة جدّهم و خلافتهم و تحمّل علومهم. (معارف القرآن. نسخه بروجردی۱/۱۹)

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.59.5.4]

[بحث در این است که] حجّیّت، به معنای کاشفیّت از همهٔ موضوع با تمام خصوصیّاتش و همهٔ محمول با تمام خصوصیّاتش، که در نتیجه [این حجّیّت] همهٔ مرادات خداوند در هر چیزی احراز شود، با تحقّق موضوع [برای چنین حجّیّتی] حاصل می‌شود. و این موضوع برای قرآن محقّق نمی‌گردد؛ مگر بعد از ضمیمه کردن ثقل اصغر به آن.

مرحوم اصفهانی نخست تصریح می‌کنند که قائل به حجّیّت ظواهر قرآن کریم است. و البتّه وقتی ظواهر قرآن کریم حجّیّت داشته باشند، به طریق اولی محکمات و نصوص حجّیّت دارند؛ چرا که در این حوزه، مراد قطعی خداوند با توجّه به معنای لغوی الفاظ و بدون مراجعه به قرائن منفصل، قابل دستیابی است. از این رو دستیابی به برخی از لایه‌های معنایی - و به تبع، حجّیّت یافتن آنها- در این حوزه با سهولت بیشتر امکان‌پذیر است.

ایشان سپس دربارهٔ شکل‌گیری این حجّیّت در ظواهر بحث می‌کنند. توضیح اینکه:

وقتی می‌خواهیم «ظواهر گفتار» کسی را «حجّت» بدانیم، نخست باید مبتنی بر قرائن متّصل و منفصل کلام او، بتوانیم به مقصود و مراد وی از گفتارش دست یابیم. و این شرط لازم برای حجّیّت یافتن ظواهر کلام هر گوینده‌ای است. پس از این مرحله می‌توان برای ظاهرِ به دست آمده از کلام وی، «حجّیّت» قائل شد.

«حجّت» در لغت به معنای «دلیل و برهان» است[1] و «حجّت بودن ظواهر» یعنی آنکه: وقتی مقصود و مراد گوینده از گفتارش مشخّص شد، گوینده و شنونده می‌توانند براساس مراد و مقصودی که از گفتار وی به دست آورده‌اند، احتجاج و علیه او دلیل اقامه کنند.

۱. البُرْهَانُ: بیان الحجة و إیضاحها. (کتاب العین /٤ /٤٩) الحُجَّةُ: الدّلیل و البرهان. (لسان العرب/٢/ ٢٢٨) و الحُجَّةُ بالضَّمّ: الدَّلِیلُ و البُرْهَان. (تاج العروس/٣/ ٣١٦)

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.59.5.4]

مثلاً وقتی در عرف، مولا به عبد خود می‌گوید: «اکرم العلماء» ظاهر کلام وی، مطلق است، بدون هیچ قیدی. حال، اگر عبد، تنها «برخی از علما» را اکرام کرد، مولا می‌تواند با وی احتجاج کند که: چرا عده‌ای خاص را اکرام کرده است؟ از سوی دیگر، اگر عبد با تمسّک به مطلق بودنِ کلام مولا، همهٔ علما را اکرام کرد، می‌تواند در مقابل مولا به نفع خود احتجاج کند و این حق را برای مولا قائل نیست که بگوید: «چرا علمای فاسق را اکرام کردی؟.»

در این مثال، دو طرف مبتنی بر «ظاهر کلام»، علیه دیگری یا به نفع خود، دلیل و برهان می‌آورند. این حجّیّت قائل شدن، فقط با پی بردن به مقصود و مراد ظاهری گوینده، ممکن است. به بیان دیگر، اگر اطلاق جملهٔ یاد شده به عنوان «ظاهر آن» شکل نمی‌گرفت، طبعاً نوبت به احتجاج براساس آن نمی‌رسید.

مدّعای مرحوم اصفهانی درمورد قرآن کریم این است که احتمال عقلاییِ پیش گفته، روی داده است. یعنی نه تنها احتمال عقلایی می‌رود که قرائن منفصل نزد پیامبراکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت ایشان علیهم السلام باشد، بلکه این بزرگواران از سوی خداوند متعال به عنوان بیانگران و مفسّران رسمی قرآن کریم معرّفی شده‌اند. لذا پی بردن به «تمام مراد و مقصود خداوند»، بدون مراجعه به قرینهٔ منفصل کتاب (ثقل اصغر) امکان‌پذیر نیست. بنابراین بدون این مراجعه، اساساً حجّیّت ظواهر قرآن کریم پایه و اساسی پیدا نمی‌کند.

حال، تشخیص «تمام مراد و مقصود خداوند» به چیست؟ میرزا تشخیص مقصود الهی را در قالب یک گزاره پیاده می‌کند که اصطلاحاً دارای موضوع و محمول است. به عنوان نمونه آیهٔ شریفهٔ ذیل را در نظر بگیرید:

وَ ما مِنْ دَابَّةٍ فِی الْأَرْضِ وَ لا طائِرٍ یَطِیرُ بِجَناحَیْهِ إِلاَّ أُمَمٌ أَمْثالُکُم... . (الانعام/ ۳۸)

و هیچ جنبنده‌ای در زمین و هیچ پرنده‌ای که با دو بال خود پرواز می‌کند،

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.59.5.4]

نیست مگر این که امّت‌هایی مانند شما هستند...

«کلّ موضوع» یعنی «همهٔ جنبدگان روی زمین و همهٔ پرندگانی که با بال‌هایشان پرواز می‌کنند» و «کلّ محمول» یعنی «امّت‌هایی مانند شما». اگر مقصود از همهٔ این موضوع و محمول با تمام خصوصیّاتشان روشن شود، آن‌گاه همهٔ مرادات خداوند از این کلامش احراز می‌گردد. این مقصود با مراجعه به قرآن- به صورت منفرد و بدون ضمیمه شدن سنّت به آن- حاصل نمی‌شود. وقتی چنین پایه‌ای حاصل شد، آنگاه می‌توان «ظاهرِ» به کف آمده را «حجّت» تلقّی کرد. در غیر این صورت، حجّت بودن این گفتار، اساس و بنیان خود را از دست می‌دهد.

۲) استدلال میرزا برای حجّیّت جمعیّهٔ ظواهر کتاب

میرزای اصفهانی برای مدّعای حجّیّت جمعیّهٔ ظواهر، دو رویکرد کلان را در پیش می‌گیرد: یکی رویکرد سلبی و دیگری رویکرد اثباتی. در **رویکرد سلبی**، قائلان به حجّیّت انفرادیّهٔ کتاب را متوقّف می‌کند، زیرا معنای نادیده گرفتن یک احتمال عقلایی قابل اعتناست، لذا عاقلانه نیست. در گام بعد با اثبات عقلانی بودن این احتمال حجّیّت جمعیّهٔ قرآن را اثبات می‌کنند. اما در **رویکرد اثباتی** ایشان با شناسایی سبک و سیاق قرآن در ارائهٔ مطالب، اثبات می‌کنند که شکل‌گیری ظواهر قرآن و حجّیّت یافتن آن، جز با مراجعه به قرائن منفصل، امکان‌پذیر نیست.

۱-۲) رویکرد سلبی: نفی حجّیّت انفرادیّه

در پایان مقالهٔ "دیدگاه میرزای اصفهانی دربارهٔ تأثیر اصل نفی تشبیه در حجیت جمعیهٔ قرآن" یک دلیل در نفی حجّیّت انفرادیّه از مرحوم میرزا ارائه کردیم.[۱]

خلاصهٔ این دلیل، آن بود که می‌دانیم خداوند متعال به هیچ وجه شباهتی با مخلوقات ندارد. در نتیجه، احتمال عقلایی می‌رود که خداوند متعال در کلام خود،

۱. اصول وسیط / ۹۵. بنگرید: سفینه شماره ۵۸.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.59.5.4]

روشی متفاوت در پیش گرفته باشد و فهم مراد و مقصود خود را به رجوع به منبع دیگری، منوط کرده باشد. همین احتمال قابل اعتنا، به تنهایی راه قائل شدن به حجّیّت انفرادی قرآن را می‌بندد. در مرتبهٔ بعد، وقتی پیامبراکرمﷺ بر جانشینیِ کتاب و عترت (یا کتاب و سنت) در کنار هم تأکید می‌ورزند، این احتمال به یک واقعیّت انکارناپذیر تبدیل می‌شود. لذا «حجّیّت انفرادی کتاب» ادعایی بی‌دلیل و باطل است. به این ترتیب حجّیّت جمعیّهٔ کتاب، اثبات می‌شود.

اما دلیل دیگر میرزا در این زمینه چنین است:

بَعدَ کَونِ أَساسِهِ عَلی عَدَمِ المشابَهَةِ لِکَلامِ البَشَرِ و أَنَّ لَهُ ظَهراً و بَطناً و تَأویلاً و تَنزیلاً، لا یَتَحَقَّقُ مَوضُوعُ الحُجّیَّةِ لَهُ مُنفَرِداً علی تَمامِ مُرادَاتِ الحَقِّ ... . (اصول وسیط / ۹۵ و ۹۶)

چون اساس قرآن بر عدم مشابهت با کلام بشر نهاده شده و این که قرآن ظاهری و باطنی و تأویلی و تنزیلی دارد، موضوع حجّیّت [و کاشفیّت] بر همهٔ مرادات خداوند، به صورت انفرادیّه برای آن (قرآن) محقّق نمی‌شود...

پایه و اساس این دلیل- مانند دلیل پیشین- «نفی شباهت کلام خدا با کلام بشر» است و بر یکی دیگر از وجوه عدم شباهت، تأکید می‌شود. در کلام بشر- بر اساس سیرهٔ معمول عقلا- ظاهر و باطن و تأویل و تنزیل وجود ندارد. لذا اگر کلامش باطن و تأویل داشته باشد، عُقلا انتظار دارند که ویژگی‌های تکلّم خود را با نصب قرینه‌ای اعلام کند. بدون چنین قرینه‌ای نباید انتظار داشته باشد که مخاطبانش برای کلام او، تأویل و باطن قائل باشند.

حال، در مورد کلام خداوند متعال، بر اساس اصل مهمّ عدم شباهت با کلام بشر می‌گوییم: در گام نخست، احتمال دارد که کلام الهی برخلاف کلام عادی بشر، دارای ظهر و بطن و تأویل و تنزیل باشد در گام دوم با معرّفی‌ای که پیامبراکرم و اهل بیت ایشانعلیهم‌السلام از قرآن می‌کنند، این احتمال به واقعیّت می‌پیوندد که کلام الهی

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.59.5.4]

از این حیث، شبیه به گفتارهای عادی عقلا نیست؛ بلکه خداوند متعال کلامی چند لایه‌ای و دارای وجوه و جنبه‌های مختلف ارائه فرموده است.

با تثبیت چنین ویژگی‌ای در مورد قرآن کریم حجّیّت انفرادیّهٔ کتاب، ابطال می‌شود. حجّیّت انفرادیّهٔ قرآن انکار این ویژگی قرآن کریم است، چرا که بدون آن، هرگز نمی‌توان به بطون و تأویلات قرآن کریم و تمام المراد خداوند از الفاظ قرآن، دست یافت. و همهٔ مقاصد و مرادات خداوند از ظواهر کلامش کشف نمی‌شود. این یعنی نفی حجّیّت انفرادیّه و اثبات حجّیّت جمعیّهٔ قرآن.

پایه و اساس هر دو دلیل، تکیه بر «اصل عدم شباهت کلام خدا و کلام بشر» است. مرحوم میرزا «ذات قرآن» را «رافع حجّیّت انفرادیّه»ی آن، می‌داند و می‌نویسد:

إنَّ القُرآنَ حَیثُ ذاتِهِ رافِعٌ لِمَوضُوعِ الحُجّیَّةِ الإنفِرادیَّةِ لِظَواهِرِه، عَلی تَمامِ مُرادَاتِ الحَقِّ مِنها. (اصول وسیط / ۹۶)

زیرا قرآن ذاتاً موضوع «حجّیّت انفرادیّه برای ظواهر خود بر همهٔ مرادات خداوند از آن‌ها» را از میان برمی‌دارد.

حیث ذات قرآن، «کلام الله» بودن آن و لازمه‌اش «عدم شباهت آن با کلام بشر» است. تکیه به قرائن منفصل در تفهیم مقاصد، یکی از این وجوه عدم شباهت، و بطون و تأویلات داشتن آیات قرآن، وجه دیگر است. همین عدم شباهت، «حجّیّت انفرادیّه برای ظواهر آیات نسبت به تمام مرادات حقّ متعال» را منتفی می‌کند.

۲-۲) رویکرد اثباتی: موهون نبودنِ احتمال تعویل بر منفصل در قرآن کریم

در رویکرد اثباتی، مرحوم میرزا چهارگام را طی می‌کنند تا به اثبات حجّیّت جمعیّهٔ کتاب، دست پیدا کنند:

گام اوّل: موهون بودن احتمال تعویل بر منفصل در تخاطب عقلایی

شیوهٔ عقلایی در حجّیّت ظواهر این است: در ظاهر کلام در مقام تخاطب و

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.59.5.4]

محاوره، مطلبی ارائه می‌گردد و مخاطب، کشف کند، که آن را برای اطمینان یافتن نسبت به مقصود متکلّم، کافی می‌دانند. ابتداءً به این احتمال، توجّه نمی‌کنند که او به خاطر هراس از خطر در جان، مال یا آبرو، «تقیّه» کرده و خلاف آنچه را که از ظاهر کلامش بر می‌آید اراده کرده باشد. نیز احتمال «تعمیه» را منتفی و غیرعقلایی می‌شناسند. یعنی این که گوینده بخواهد «چشم» مخاطبش را نسبت به فهم آنچه می‌گوید «ببندد» و در عین مخاطب قرار دادن او، مقصود خود را از وی پوشیده بدارد.

با همین رویکرد، در تکلّم عقلایی، این احتمال را که متکلّم در گفتار خود، تعویل بر منفصل بکند «موهون» (سُست و بی‌پایه) می‌دانند و آن را معتنی به و عقلایی تلقّی نمی‌کنند. بلکه هر آنچه «در همان مقام گفتگو» به آنها ارائه می‌کند، همان را معیار فهم مقاصد و مرادات وی قرار می‌دهند. و می‌گویند: «فلانی چنین و چنان گفت» و «خواست چنین و چنان بگوید.» بدون فحص از قرائن منفصله، ظاهر همان کلام وی را حجّت می‌دانند. در تقریرات مرحوم میرزا در این باره چنین آمده است:

لا إشکالَ أنَّ الإنسانَ مجبولٌ علی بیانِ جُمیعِ مرادِه فی مَقامِ التَّخاطُبِ و المحاوَرَةِ، و إخفاءُ المرادِ لِأَجلِ التَقیَّةِ أو لِدَواعٍ أُخَرَ أَمرٌ نادِرٌ. و مِن أَجلِ ذلِکَ یَکونُ احتِمالُ التَّعویلِ عَلَی المنفَصِلِ أَمراً مَوهُوناً ومُلغیً عِندَ العُقَلاءِ، و یَأخُذُونَ بِظواهِرِ الکَلامِ مِن غَیرِ فَحصٍ. و هذا أمرٌ واضِحٌ مِن سیرَتِهِم لا سَترَةَ فیهِ. (تقریرات اصول، نسخه ملکی/ ۱)

در این‌که انسان در مقام خطاب قرار دادن و گفتگو با دیگران، فطرتاً همهٔ مقصودش را بیان می‌کند، بحثی نیست و پنهان داشتن مقصود به خاطر تقیّه یا به انگیزه‌های دیگر، امری نادر به شمار می‌آید. از این رو [در این مقام] احتمال تعویل بر منفصل، بی‌پایه است و عُقلا بدان اعتنا نمی‌کنند. آن‌ها بدون فحص [از قرائن منفصله]، به ظواهر یک کلام استناد می‌کنند و این از سیره و روش آشکار آن‌ها واضح و روشن است.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.59.5.4]

گام دوم: موارد مانع از اجرای اصل عدم قرینهٔ منفصل

اگر در مقام یا گفتار، شرایطی حاکم باشد که احتمال تقیه را تقویت کند و آن را از سُست بودن به در آورد. در این صورت عقلا آن «اصل اولی» را کنار می‌گذارند و به فحص از قرائن منفصل می‌پردازند. در تقریرات مرحوم میرزا چنین می‌خوانیم:

قد عَرَفتَ اَنَّ حُجِّیَّةَ کُلِّ ظُهُورٍ مَبنیٌّ عَلی کَونِ احتِمالِ انفِصالِ المخَصِّصِ و المقَیِّدِ و قَرائِنِ المجازِ مَوهُوناً لا یَعتَنی بِهِ العُقَلاءُ؛ لِکَونِهِ عَلی خِلافِ مَجبُولاتِهِم و فِطریّاتِهِم فی مَقامِ مُحاوِراتِهِم کما ذَکَرنا. و أمّا لَو کانَ هذا الإحتِمالُ قَویّاً بِحَیثُ یَعتَنی بِهِ العُقلاءُ، فهو مانِعٌ عَن إجراءِ الأَصلِ. (تقریرات اصول، نسخه ملکی/ ۶)

فهمیدی که حجّیّت هر ظاهری مبتنی بر این است که احتمال وجود جداگانهٔ مخصّص و مقیّد و نشانه‌های مجاز از جانب عقلا، سست و غیر قابل اعتنا باشد، چون همان‌طور که گفتیم این احتمال در مقام محاورات عقلا، بر خلاف فطرتشان است. امّا اگر این احتمال قوّت یابد، به گونه‌ای که مورد توجّه و اعتنای عقلا قرار گیرد، آن‌گاه مانع از اجرای اصل [عدم تعویل بر منفصل] خواهد شد.

میرزای اصفهانی در اینجا به عنوان نمونه به سه احتمال اشاره کرده‌اند که صرف نظر از قرائن، نزد عقلا، مورد اعتنا نیست: احتمال وجود مخصّص منفصل، احتمال وجود مقیّد منفصل و احتمال وجود قرینه بر مجاز.

در تخاطب عرفی عقلایی، هر سه این احتمال‌ها نادیده گرفته می‌شود.

به عنوان نمونه: اگر مولایی به عبد خود بگوید: «اکرم العلماء»، ابتداءً عبد وی این احتمال را نمی‌دهد که مولا جدا از مقام گفتگو، قید دیگری را به این گفتار خود اضافه کند یا اضافه کرده باشد. لذا بدون آنکه به جستجوی هر گونه قیدی بپردازد، هر عالمی را که بر وی وارد شود اکرام می‌کند بدون این بررسی که او عادل است یا فاسق.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.59.5.4]

نیز در موردی که مولا بگوید: «اکرم کلّ عالم»، عبد، احتمال وجود مخصّص را موهون می‌شمرد و هر عالمی را اکرام می‌کند.

در مورد قرائن مَجاز نیز امر به همین منوال است. در جملهٔ «در آش امروز، نخود بریز»، هرگز احتمال نمی‌رود که گوینده «نخود» را مجازاً به معنایی دیگر به کار برده باشد.

اما در جبهه جنگ، در جملهٔ: «نخود بریز» احتمال کاربرد مَجازی لفظ «نخود» برای «گلوله‌های توپ» قوّت می‌گیرد. قرائن موجود (فضای جنگی) این احتمال را تقویت می‌کند که از این لفظ، معنای مجازی‌اش اراده شده باشد.

چنین امری در مثال تقیید یا تخصیص نیز جاری است.

در هر سه مورد یاد شده، همین که احتمال وجود قرینهٔ منفصل، عقلی شد، دیگر نمی‌توان در گفتار گوینده، اصل را بر «نبود مخصّص منفصل»، یا «نبود مقیّد منفصل» گذاشت یا «اصالة الحقیقه» را جاری کرد. به تعبیر تقریر مرحوم میرزا، قوّت احتمال عقلایی اینگونه قرائن، جلوی اجرای چنین اصل‌هایی را سد می‌کند و ظاهر کلام را از حجّیّت می‌اندازد. آنگاه ظاهر کلام بدون فحص از قرائن منفصل، حجّیّت پیدا نمی‌کند.

می‌نویسند:

إنَّ المِدارَ فی حُجّیَّةِ الظَّواهِرِ... أَن یَکونَ احتِمالُ التَّعویلِ عَلَی المنفَصِلِ مِنَ القَرائِنِ مُلغیً و مَوهُوناً عِندَ العُقَلاءِ، فلا حُجّیَّةَ لِظاهِرٍ عِندَ عُقَلائیَّةِ هذَا الإحتِمالِ. (تقریرات اصول نسخه ملکی/ ۵۶)

همانا ملاک و معیار در حجّیّت ظواهر ... این است که احتمال تعویل بر [قرائن] منفصل، نزد عقلا غیرقابل اعتنا و بی‌پایه باشد. پس اگر چنین احتمالی عقلایی باشد، هیچ ظاهری حجّیّت نخواهد داشت.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.59.5.4]

گام سوم: مقام تعلیم و قوت گرفتن احتمال عقلایی تعویل بر منفصل

وقتی متکلّم در «مقام تعلیم» باشد، با توجه به اینکه قوام تعلیمات، بر «ارائهٔ تدریجی مطالب» است، همواره احتمال قوی می‌رود گفتار ارائه شده، قرینهٔ منفصلی داشته باشد که در آینده ارائه شود یا در مقامی منفصل از مقام تخاطب، ارائه شده باشد.

در مقام تعلیم، نمی‌توان پس از پایان یک گفتار به این نتیجه رسید که مجموعهٔ مطلب علمی، القاء شده است. بلکه احتمال قوی می‌رود که در گامهای بعدی مطلب تعلیمی، مخصّص‌ها، مقیّدها یا سطوح بالاتر و دقیق‌تر و مراتبی از بحث در میان بیاید که به لحاظ ظرفیّت مخاطب، هنوز نوبت به طرح و ارائهٔ آنها نرسیده است. اینگونه، در مقام تعلیم نمی‌توان اصل را بر «نبودِ مخصّصات و مقیّدات» گذاشت و از این حیث به عموم یا اطلاق کلام گوینده، تمسّک کرد.

میرزای اصفهانی در این زمینه می‌نویسند:

مِنَ الواضِحِ أَنَّ التَّعليماتِ مُؤَسَّسَةٌ عَلَى التَّعويلِ عَلَى البَيانِ المنفَصِلِ، مِن حَيثُ المخَصِّصاتِ وَ المقَيِّداتِ؛ فَلايَنعَقِدُ لِلكَلامِ ظُهُورٌ إلّا مِن حَيثُ الَّذى أُحرِزَ أَنَّ المعَلِّمَ لا يُعَوِّلُ عَلَى المنفَصِلِ. (مصباح الهدی/۲۰)

این امر که: تعلیمات بر اساس اعتماد بر بیان منفصل از جهت مخصّصات و مقیّدات می‌باشد، آشکار و روشن است. بر این اساس ظهوری برای کلام منعقد نمی‌شود مگر وقتی احراز شود که معلّم تعویل بر منفصل نمی‌کند.

لا حُجّيَّةَ لِظُهُوراتِ الكَلامِ فيها إلّا مِن حَيثُ الَّذى سيقَ الكَلامُ لِبَيانِهِ و تَعليمِهِ، فَإِنَّهُ لا يُحتَمَلُ التَّعويلُ عَلَى البَيانِ المنفَصِلِ عُقَلاء. (اصول وسیط/۱۳۰)

ظواهر کلام در آن (تعلیمات) حجّیّت ندارد؛ مگر از آن جهتی که سوق کلام برای بیان و تعلیم آن جهت بوده چرا که [در بیان این جهت] از نظر عقلا، احتمال تعویل بر بیان منفصل داده نمی‌شود.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.59.5.4]

نیز در تقریرات ایشان آمده است:

فَعَلی هذا یَسقُطُ الظُّهوراتُ الکَلامیَّةُ فی بابِ التَّعلیماتِ، ما لم یُحرَز عَدَمُ تَعویلِ المتَکَلِّمِ عَلَی البَیانِ المتَأَخِّرِ، إلّا مِن حَیثُ الَّذی سیقَ الکَلامُ لِأَجلِهِ. (تقریرات اصول (ملکی)/ ۱۶۶ و ۱۶۷)

پس بنابراین ظهورات کلام در باب تعلیمات حجّت نیست؛ مادامی که اعتماد نکردن متکلّم بر بیانی که بعداً می‌آید، احراز نشده باشد، مگر از آن جنبه‌ای که کلام به خاطر بیان آن جنبه ادا شده است. برخلاف فتوی که ظهور [در آن] برای کلامش منعقد می‌شود و از جهت سیرهٔ عقلا، همهٔ مقصود و متکلّم از آن [فتوی] فهمیده می‌شود.

در کلامی که برای تعلیم مطلبی به متعلّم بیان شده باشد، به احتمال عقلایی متکلّم به قرائن منفصله اعتماد کرده باشد. پس بدون فحص از قرائن منفصله ظاهر آن کلام، از حجّیّت ساقط است.

مرحوم میرزا - در تعلیماتی که هنوز تعویل بر منفصل نکردن معلّم در آنها احراز نشده - «ظهورات کلامیّه» را ساقط می‌داند و تصریح می‌کند که: «لا ینعقد للکلام ... ظهور». یعنی حجّیّت نداشتن آن کلام به جهت «عدم انعقاد ظهور آن» است.

مرحوم میرزا مقصود خود از تعبیر «انعقاد ظهور» را اینگونه بیان می‌کنند:

أَلمرادُ بِانعِقادِ الظُّهُورِ تَمامیَّةُ کَلامِ المتَکَلِّمِ؛ فَإِنَّهُ مادامَ مُتِشاغِلاً بِالکَلامِ لایَتَحَقَّقُ لِلکلامِ ظُهُورٌ، لِأَنَّ لَهُ فی ذَیلِ کَلامِهِ نَصبَ القَرینَةِ عَلی خِلافِ ظاهِرِ صَدرِ الکَلامِ و تَقییدَ مُطلَقاتِهِ و تَخصیصَ عمُوماتِهِ. فَمَتی تَمَّ کَلامُ المتَکَلِّمِ بِحَیثُ یَصِحُّ أَن یُقالَ بِأَنَّهُ قالَ کذا و نِسبَةُ الکَلامِ إِلَیهِ، یَنعَقِدُ الظُّهورُ لِلکَلامِ. (اصول وسیط / ۹۳)

مراد از انعقاد ظهور، تمام شدن کلام متکلّم است زیرا مادامی که او مشغول تکلّم است، برای کلام ظهوری محقّق نمی‌شود زیرا او حق دارد در انتهای کلامش، قرینه‌ای برخلاف ظاهر ابتدای کلام قرار دهد و مطلقات آن را تقیید و عمومات آن را تخصیص بزند. پس هر گاه کلام متکلّم پایان یافت به گونه‌ای

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.59.5.4]

که بتوان گفت: «او چنین گفت» و نسبت کلام به او صحیح باشد، ظهور برای کلام منعقد شده است.

در مقام تعلیمات کلام معلّم تمام نشده و پس از مقام تخاطب، همچنان ادامه دارد. در چنین موقعیّتی نمی‌توان گفتار ناتمام گوینده را مبنای داوری قرار داد و به ظواهر چنین گفتاری تمسّک کرد. یعنی بدون ضمیمه شدن قرائن منفصل، همچنان گفتار گوینده، به پایان نرسیده و وی همچنان در حال سخن گفتن است. در چنین شرایطی بدیهی است که کلام وی پیش از مراجعه به قرائن منفصل گفتارش، ظهوری پیدا نمی‌کند که بخواهد حجّت باشد.[1]

البتّه در همین حال، کلام وی، از یک جنبه، ظهور و حجّیّت دارد و آن جنبه‌ای است که کلام به خاطر بیان آن، ادا شده است. ولی همین «مطلق» در این که افرادش «فی الجملة» مشمول این حکم هستند، حجّیّت دارد.

این همان جهتی است که در بیان مرحوم میرزا با تعابیر: «مِن حَیثُ الَّذی أُحْرِزَ عَدَمُ تَعویلِهِ فیه عَلَی البَیانِ المنفَصِلِ» و «مِن حَیثُ الَّذی سیقَ الکَلامُ لِبَیانِهِ و تَعلیمِهِ.» از آن یاد شده است. و در تعبیر تقریر ایشان با استثنای «إلّا مِن حَیثُ الَّذی سیقَ الکَلامُ لِأَجلِهِ» بیان گردیده است. به این ترتیب در همین زمینهٔ تعلیمات، حدّاقلی وجود دارد که در آن احتمال تعویل برمنفصل موهون است (مساق کلام). این لایهٔ معنایی‌ای از کلام است که به صورت عقلایی، اطمینان داریم با مراجعه به قرینهٔ منفصل، نقض نمی‌شود.

۱. دقّت شود که این بحث به معنای نفی آنچه اوّلاً از لفظ به ذهن متبادر می‌شود و اصطلاحاً «ظهور بدوی» نامیده می‌شود، نیست. ولی نکته‌ی مهم این است که در تعلیمات، پیش از فحص از قرائن منفصله، این ظهور بدوی به هیچ عنوان به «ظهور مستقر» تبدیل نمی‌شود. به بیان دیگر در مبنای مرحوم میرزا، با توجّه به اینکه سیرهٔ عقلا در تعلیمات، تعویل بر منفصل است، مادامی که فحص از قرائن منفصله صورت نگرفته، «کلام تعلیمی، همچنان در ظهور بدوی خود باقی می‌ماند»؛ نه اینکه «پیش از فحص، ظهور مستقر دارد اما این ظهور، فاقد حجّیّت است».

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.59.5.4]

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.59.5.4]

گام چهارم: اساس قرآن کریم، بر تعلیمات

«تعلیم» از نگاه مرحوم میرزا در مقابل «افتاء» قرار دارد که مقصود از آن، تعیین وظیفهٔ فردی است. وقتی مکلّفی خاص و شرایط تکلیف تحقّق یافت، گزاره‌هایی که در این مقام از سوی شارع مقدّس خطاب به او صادر می‌شود، جنبهٔ افتائی دارند که وظیفهٔ فعلی شخص وی را معین می‌کنند.

آنچه به عنوان افتائیات صادر می‌شود مفاد قضیّهٔ خارجیّه است، در حالی‌که تعلیمات، در قالب قضایای حقیقیّه[۱] ارائه می‌شود. مرحوم میرزا برای احکام الهی، دو مرتبه قائل شده‌اند: یکی «مرتبهٔ جعل و تشریع» دومی «مرتبهٔ تحقّق و فعلیّت»[۲] ابلاغ احکام در مرتبهٔ اوّل را «تعلیم» و إخبار از آنها را در مرتبهٔ دوم را «افتاء» می‌نامند.[۳]

اصل در قرآن، «تشریع و جعل احکام» است، لذا بنای اوّلی در قرآن، «تعلیم» است نه «افتاء». مثلاً «اقیموا الصّلاة» (البقرة/۴۳) یا «لایغتب بعضکم بعضاً» (الحجرات/۱۲) قاعده‌ای

---

۱. مقصود مرحوم میرزا از قضیه‌ی حقیقیّه، عبارت است از قضیّه‌ای که متعلّق حکم در آن، «طبیعت کلّی» است که در آن از مشخّصات افراد، غمض عین (چشم پوشی) شده است و حکم در آنها ابتداءً بر طبیعت کلّی بار می‌شود نه بر افراد خارجی. ایشان از این سنخ قضایا با این عنوان یاد می‌کنند: «إذَا کانَ الْمَوْضُوعُ وَالْمُتَعَلَّقُ نَفْسَ الطَّبِیعَةِ الْکُلِّیَّةِ الَّتِی هِیَ عَیْنُ الْأَفْرَادِ مَعَ غَمضِ الْعَیْنِ مِنْ الْمُشَخِّصاتِ الْفَرْدِیَّةِ.» (اصول وسیط/۵۵) مقصود ایشان از «قضیه‌ی حقیقیّه» وقتی آشکارتر می‌شود که بدانیم ایشان این دست از قضایا را در تقابل با «قضایای خارجیّه» مطرح می‌کنند که متعلّق حکم در آنها افراد با لحاظ خصوصیّات آنهاست. چنانکه دربارهٔ قضایای خارجیّه می‌نویسند: «إنَّ الحُکمَ یَرِدُ فیها إبتداءً عَلَی الأشخاصِ.» (اصول وسیط/۵۵)

۲. ومِنَ الواضِحِ أنَّ الأحکامَ الإلهیَّةِ ... لا مَحالَةَ یَتَحَقَّقُ لَها مَرتَبَتانِ: مَرتَبَةُ الجَعلِ وَالتَّشریعِ مِنَ اللَّهِ تَعالی وَالتَّسنینِ مِنَ الرَّسولِ ... ومَرتَبَةُ التَّحَقُّقِ وَالفعلیَّةِ عِندَ تَحَقُّقِ المَوضُوعِ وَالشَّرائِطِ فِی الخارِجِ. (المواهب السّنیّة /۳۳) و آشکار است که برای احکام الهی... به ناگزیر دو مرحله تحقّق می‌یابد: مرتبه‌ی جعل و قانون‌گذاری از سوی خداوند و سنّت نهادن از سوی رسول ... و مرتبه‌ی تحقّق و فعلیّت [حکم] هنگام تحقّق موضوع و شرایط [آن] در خارج.

۳. إخبارُ العالِمِ بِهِ مِن حَیثُ المَرتَبَةِ الأُولی لَیسَ إلّا تَعلیماً لَهُ ... وإخبارُ العالِمِ عَن تَکلیفِهِ فی عَمَلِهِ عَینُ الإخبارِ عن حُکمِهِ الفِعلیِّ ← لِیَعمَلَ عَلی طِبقِ خَبَرِهِ، فَهُوَ عَینُ الإفتاءِ کَما هُوَ ظاهِرٌ. (المواهب السّنیّة /۳٤) خبر دادن عالم از آن (حکم) از جهت مرتبه‌ی نخست، جز آموزش دادن آن نیست... و خبر دادن دانا از تکلیف نادان در عملش، همان خبر دادن از حکم فعلی اوست تا بر طبق خبر دانا عمل نماید. بنابراین همان فتوا دادن می‌باشد؛ آنگونه که آشکار است.

کلّی برای «هر مکلفی» را – با چشم‌پوشی از ویژگی‌های خاصّ هر فرد- بیان می‌کند، لذا ناظر به فرد خاصی نیست و جنبهٔ تعلیمی دارد نه افتائی.

ایشان در رسالهٔ «المواهب السّنیّة» از روایات متواتره در مجلّد نخست کتاب شریف بحار الانوار، کمک می‌گیرد تا نشان دهد بعضی آیات قرآن، از باب تعلیمات است. در برخی از ابواب بحار، اساس شریعت، کلّیّات و جوامعی معرّفی شده که مبنای افتاء ائمّه علیهم‌السلام هستند. آنگاه می‌فرماید:

وإذا كانَ القُرآنُ المجيدُ وعِدَّةٌ مِنَ الرِّواياتِ كَذلكَ، فَلا كَلامَ فی كَونِها مِنَ التَّعليماتِ، لِمَرتَبَةِ جَعلِ الأَحكامِ وتَشريعِها. (المواهب السّنیّة/۴۸)

و از آنجا که قرآن مجید و تعدادی از روایات اینگونه‌اند؛ بحثی نیست در اینکه آنها از مقولهٔ آموزش دادن مرتبهٔ جعل و تشریع احکام هستند.

ایشان بنای اوّلی در این کتاب مقدّس را تعلیم اصول اعتقادی و اخلاقی و بیان کلّیّات در فروع عملی دین می‌داند. لذا عموماً فارغ از بیان احکام و وظایف موردی و شخصی است.

این نکته نه تنها در حوزهٔ احکام بلکه در مورد عقاید و اخلاقیّات نیز جاری است. در حوزهٔ اخلاق به عنوان نمونه می‌فرماید: «قُلْ إِنَّما حَرَّمَ رَبِّیَ الْفَواحِشَ ما ظَهَرَ مِنْها وَ ما بَطَنَ وَ الْإِثْمَ وَ الْبَغْیَ بِغَیْرِ الْحَقِّ وَ أَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ ما لَمْ یُنَزِّلْ بِهِ سُلْطاناً وَ أَنْ تَقُولُوا عَلَی اللَّهِ ما لا تَعْلَمُون» (الاعراف/۳۳) و یا در حوزهٔ اعتقادات می‌فرماید: «إِنَّما أَمْرُهُ إِذا أَرادَ شَیْئاً أَنْ یَقُولَ لَهُ كُنْ فَیَكُون فَسُبْحانَ الَّذی بِیَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَیْءٍ وَ إِلَیْهِ تُرْجَعُونَ.» (یس/ ۸۲ و۸۳) این‌ها نیز گزاره‌هایی در مقام تعیین تکلیف مکلّفی خاص نیستند. بلکه در مقام بیان زیر ساختهای کلّی و بنیان‌گذاری در حوزه‌های اعتقادی و اخلاقی است. با این رویکرد، حتّی داستانها و امثال و حکایت‌های قرآنی هم نهایتاً رویکرد تعلیم در یکی از حوزه‌های یاد شده را دنبال می‌کنند.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.59.5.4]

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.59.5.4]

افتاء خداوند در قرآن

البتّه ایشان در همین رسالهٔ «المواهب السّنیّة» دو شاهد از قرآن کریم، نقل کرده‌اند که در آنها صریحاً به افتاء خداوند، اشاره شده است. این دو مورد را می‌توان استثنایی از قاعده و بِنای کلّی در قرآن دانست. می‌فرماید:

قالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: «یَسْتَفْتُونَكَ فی النِّسَاءِ قُلِ اللَّهُ یُفْتِیكُمْ فِیهِنَّ» (النّساء/۱۲۷)

وقالَ تَعالی: «یَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ یُفْتِیكُمْ فِی الْكَلاَلَةِ» (النّساء/۱۷۶)

ظاهِرُ الآیَتَینِ استِفتاءُ المسلِمینَ عَنِ الرَّسولِ فی تَکلیفِهِم بِالنِّسبَةِ إِلَی النِّساءِ وَالکَلالَةِ، لَا استِعلامُ الأَحکامِ المجعُولَةِ لَهُما، وَالظّاهِرُ مِنَ الآیَتَینِ أَنَّهُ تَعالی أَفتاهُم تَکلیفَهُم فی عَمَلِهِم، ولَم یُعَلِّمهُمُ الأُصولَ وَالجَوامِعَ الَّتی شَرَّعَها لِلنِّساءِ وَالکَلالَةِ. (المواهب السّنیّة/۶۲)

خداوند عزّ وجلّ می‌فرماید: «از تو دربارهٔ زنان، فتوا می‌طلبند. بگو خداوند، دربارهٔ آنان به شما فتوا می‌دهد.»

و خداوند متعال می‌فرماید: «از تو فتوا می‌طلبند. بگو خداوند دربارهٔ کلاله (وارثان «مُرده‌ای که ولد و والد ندارد») به شما فتوا می‌دهد.»

ظاهر این دو آیه، آن است که مسلمانان دربارهٔ تکلیفشان نسبت به زنان و کلاله از پیامبرﷺ فتوا طلبیده‌اند؛ نه اینکه دربارهٔ احکام جعل شده برای آن دو، استعلام کرده باشند. و ظاهر از دو آیه آن است که خداوند متعال دربارهٔ تکلیف ایشان در عملشان به آنها فتوا داده است؛ نه اینکه اصول و [پایه‌های] دربرگیرنده را، که برای زنان و کلاله تشریع کرده، به آنها آموخته باشد.

پس «تعلیماتی بودن قرآن»، به «روال و قاعدهٔ کلّی آن» مربوط می‌شود و موارد افتاء را باید خارج از آن قاعده، تلقّی کرد.

تعلیماتی دانستن قرآن بر اساس عمل پیامبر اکرمﷺ

تعلیماتی دانستن قرآن، منافاتی با «اصل عدم شباهت کلام خدا با کلام بشر» ندارد. چرا که همین حقیقت را با استناد به سیرهٔ عملی پیامبر اکرمﷺ و جانشینان

ایشان: کشف می‌کنیم؛ نه با قیاس کردن کلام الهی با کلام بشری. مرحوم میرزا در همین رسالهٔ «المواهب السّنیّة» می‌فرماید:

فَإِنَّ إبلاغَ الرَّسولِ صلی‌الله‌علیه‌وآله کَلامَ أللَّهِ تَعالی عَینُ تَعلیمِهِ جَعلَ الأَحکامِ وَتشریعَها مِنَ اللَّهِ.(المواهب السّنیّة/۳۵)

وقتی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله کلام خداوند متعال را ابلاغ می‌کند، مساوی است با آنکه، جعل و تشریع احکام را از طرف خداوند تعلیم کند.

در عبارت دیگری از همین رساله می‌فرماید:

تَعلیمُ الرَّسولِ کَلامَ اللَّهِ بِعَینِهِ تَعلیمٌ لِثُبُوتِ الأَحکامِ وتَشریعِها. (المواهب السّنیّة/۴۸)

اینکه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله کلام خداوند را آموزش دهد، مساوی است با آنکه برای ثبوت و تشریع احکام، تعلیم کند.

سیرهٔ عملی و قولی پیامبر در ابلاغ، ما را مُجاز می‌سازد که با کلام خداوند، از جهت تعلیماتی بودن، مانند بشر رفتار کنیم. این رفتار یکسان از یک جهت خاصّ، اصل اوّلی «عدم شباهت کلام خدا با کلام بشر» را نقض نمی‌کند؛ همانطور که با حمل الفاظ قرآن بر معانی لغوی عرف عام عرب، آن اصل عقلی، تخصیص نمی‌خورد.

پس قرآن، از جهت تعلیماتی بودن اکثر آیات آن، براساس طریقهٔ فطریّهٔ عقلائیّه مشی نموده است؛ مانند حمل الفاظ بر معانی لغوی عرف عامّ عرب، ایشان در المواهب السّنیّة می‌نویسد:

ظاهِرٌ أَنَّ الشَّریعَةَ لَم تَخرُج عَنِ الطَّریقَةِ الفِطریَّةِ العُقَلائِیَّةِ؛ فَمَن راجَعَ الکِتابَ وَالسُّنَّةَ وَالرِّواياتِ الصّادِرَةِ مِنَ الأَئِمَّةِ علیهم‌السلام یَری ذلِكَ. (المواهب السّنیّة /۳۵)

آشکار است که شریعت، از طریقهٔ فطری عقلایی خارج نشده است. پس هر کس به کتاب و سنّت و روایات صادر شده از ائمّه علیهم‌السلام مراجعه کند، آن را می‌بیند.

بنابر این طریقهٔ فطریّهٔ عقلائیّه، یک اصل عمومی نیست که از هر جهت بتوان در

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.59.5.4]

مورد قرآن مجید جاری دانست. عبارت مرحوم میرزا نیز در خصوص تعلیم یا افتاء دانستن قرآن و سنّت نبوی صلی الله علیه و آله و روایات ائمّهٔ طاهرین علیهم السلام است.

نتیجه: دستیابی به بعض المراد قرآن با مراجعه به ثقل اصغر

با توجّه به مجموعهٔ نکات یاد شده، ایشان اساس قرآن کریم را بر «تعویل بر منفصل» دانسته و می‌نویسد:

لَمّا کانَ القرآنُ مِن بابِ التَّعلیماتِ، یَکُونُ أَساسُهُ عَلَی التَّعویلِ عَلی بَیانِ الرَّسُولِ و خُلَفائِهِ؛ مُضافاً إِلی ما فیهِ مِن إِظهارِ اصطِفاءِ اللهِ لَهُم و تَخصیصِهِ عِلمَ القُرآنِ بِهِم دُونَ غَیرِهِم. (المواهب السنیّة /۴۸)

از آن‌جا که قرآن از باب تعلیمات است، اساس آن بر تعویل بر بیان پیامبر صلی الله علیه و آله و جانشینان ایشان علیهم السلام است، علاوه بر این که در قرآن، برگزیده بودنِ آنان از جانب خدا و اختصاص دادن علم قرآن به ایشان از سوی خداوند، آشکارا آمده است.

بنای کلّی قرآن کریم بر تعلیمات است. لذا احتمال تعویل بر منفصل در آن، قوی و عقلایی است عقلا در این شرایط، ظاهر کلام الهی را صرف نظر از قرائن منفصل آن، قابل تمسّک نمی‌دانند.

افزون بر این، قرآن کریم پیامبراکرم و اهل بیت ایشان علیهم السلام را تحت عناوینی چون «من عنده علم الکتاب»، (رعد/۴۳) «الّذین اوتو العلم» (عنکبوت/۴۹) و «الرّاسخون فی العلم» (آل عمران/۷) برگزیدگان خداوند، معرّفی کرده است و علوم الهی قرآن را نزد ایشان و اختصاص یافته به ایشان، معرّفی فرموده است.[1] پس بدون مراجعه به آنان و ضمیمه شدن ثقل اصغر به ثقل اکبر(قرآن کریم) نمی‌توان از حجّیّت انفرادیّهٔ ظواهر کتاب دفاع کرد.

می‌نویسند:

۱. بنگرید: کافی ۱/ ۲۲۸ و ۲۱۳.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.59.5.4]

إِنَّمَا الكَلامُ فِی الحُجّیَّةِ بِالمعنَی الَّذی نَحنُ بِصَدَدِهِ، فَإِنَّها مُتَقَوِّمٌ بِضَمِّ السُّنَّةِ و المراجَعَةِ إِلَی الثَّقَلِ الأَصغَرِ، لِعَدَمِ الموضُوعِ لِلحُجّیَّةِ العُقَلائیَّةِ مُنفَرِداً. (اصول وسیط/۹۵)

کلام در حجّیّت به معنایی است که ما درصدد اثبات آن هستیم. این حجّیّت، بر پایهٔ ضمیمه کردن سنّت و مراجعه به ثقل اصغر، استوار است. چون حجّیّت عقلائیّه [برای قرآن] به تنهایی موضوع پیدا نمی‌کند.

مرحوم میرزا حجّیّت جمعیّه را حجّیّتی عقلایی می‌دانند. این به معنای تخصیص خوردن اصل عدم شباهت کلام خدا و کلام بشر نیست. تعلیماتی بودن قرآن کریم، تعویل آن بر قرینهٔ منفصل و در نهایت حجّیّت جمعیّهٔ آن، به خاطر اعلام و مجوّز متحدّیان به قرآن شکل گرفته است. این در حالی‌ست که اصل در کلام هر بشری - هر چند پیامبراکرم صلی الله علیه و آله و سلم و امام علیه السلام- مشی بر طبق سیرهٔ عقلائیّه در تکلّم است[1] مگر آن‌که قرینه‌ای برخلاف آن اقامه شود.

مرحوم میرزا در مقام نتیجه‌گیری از مبنای خود می‌نویسند:

مِنَ الواضِحاتِ عِندَ کُلِّ عاقِلٍ أَنَّ استِکشافَ المُراداتِ مِن ظَواهِرِ الکَلامِ مُتَقَوِّمٌ بِتَمامیَّةِ الکَلامِ، و هو مُتَقَوِّمٌ بِإِحرازِ عَدَمِ التَّعویلِ عَلَی البَیانِ المنفَصِلِ فی غَیرِ الفُتیَا... فَلَو احتُمِلَ التَّعویلُ لِحِکمَةٍ لا یَنعَقِدُ لِلکلامِ ظُهُورٌ و حُجّیَّةٌ عَلَی المُرادِ مِنَ الکَلامِ؛ فَلا مَوضوعَ لِاستِکشافِ المُرادِ و المقصودِ مِنَ الکَلامِ الکَذائی. و لهذا لابُدَّ فی کَشفِ عُلُومِ القُرآنِ و مُراداتِهِ مِنَ الرُّجوعِ إِلی مَن عِندَهُ عِلمُ الکِتابِ. (مصباح الهدی /۲۳)

برای هر عاقلی روشن است که طلب کشف مرادات از ظواهر کلام، وابسته به تمام بودن کلام است و این [تمامیّت کلام] متّکی به این است که احراز گردد در غیر فتوا، اعتماد به بیان منفصل نشده است، که در آن (فتوا) این اتّکا قبیح می‌باشد. پس اگر بنا به حکمتی، احتمال تعویل و اتّکا [به بیان منفصل]

۱. مرحوم میرزا در این باره می‌نویسد: مِن اَوضَحِ الواضحاتِ أَنَّ النَّبیَّ و الأَئِمَّةَ صَلَواتُ اللهِ عَلَیهِم اَجمَعینَ لَم یَخرُجُوا عَن طَریقَةِ العُقَلاءِ فی إِفادَةِ مَقاصِدِهِم و فی مَقامِ هِدایَةِ النّاسِ و إِرشادِهِم، فَالواجِبُ هو الأَخذُ بِظاهِرِ کَلامِهِم علی ما یَفهَمُهُ العُرفُ بِحَسَبِ الطَّریقَةِ العُقَلائیَّةِ و جَرَیانِ عادةِ العُقلاءِ عَلَیهِ. (اصول وسیط/۵)

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.59.5.4]

وجود داشته باشد، نه برای کلام ظهوری منعقد می‌شود و نه [آن ظاهر] حجّیّتی بر مراد از کلام دارد. بنابراین طلب کشف مراد و مقصود از چنان کلامی [که تمامیّتش احراز نشده، از جهت حجّیّت داشتن]، بلاموضوع می‌شود و از همین رو برای کشف علوم و مرادات قرآن، باید به کسانی که علم کتاب نزد ایشان است، مراجعه شود.

فَظَهَر تَقَوُّمُ انعِقادِ الظُّهُورِ و تَحَقُّقِ الحُجّيَّةِ ...عَلَى المراجَعَة إِلَى الرَّسولِ و أَوصيائِهِ الثَّقَلِ الأَصغَرِ. (مصباح الهدی /۳۳)

پس روشن شد که انعقاد ظهور و تحقّق حجّیّت ... منوط به مراجعه به پیامبرﷺ و اوصیای ایشان (ثقل اصغر) است.

ایشان در مجموع دو بیان فوق، سیر استدلال خود را بیان کرده‌اند که خلاصهٔ آن از این قرار است:

۱) مراد متکلّم از گفتارش هنگامی روشن می‌شود که گفتارش به پایان رسیده باشد. تنها در این صورت است که می‌توان گفت ظاهر کلام وی منعقد شده است.

۲) اگر احتمال عقلایی بدهیم که گوینده، در گفتار خود به قرائن منفصل تکیه کرده است، نمی‌توان گفتار او را در مقام تخاطب، «تمام شده» و ظهور کلامش را «شکل گرفته» تلقّی کرد. در چنین شرایطی، پیش از فحص از قرائن منفصل، مراد و مقصود وی از گفتارش روشن نمی‌شود و طبعاً فاقد حجّیّت خواهد بود.

۳) در حوزهٔ تعلیمات(غیرالفتیا) چنین احتمالی، عقلایی است. در نتیجه دستیابی به هرگونه مراد متکلّم، منوط به این است که احراز کنیم او قرینهٔ منفصلی را برای کلام خویش، نصب نکرده است و این جز با فحص از قرائن منفصل حاصل نمی‌شود.

۴) به این ترتیب برای کشف علوم و مرادهای قرآن کریم -که اساسش بر تعلیمات است- ناگزیر از مراجعه به صاحبان علم کتاب هستیم که قرائن منفصل آن به

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.59.5.4]

حساب می‌آیند.

با این استدلال، مرحوم میرزا، نه تنها «تمام المراد»، بلکه «بعض المراد» خداوند از ظواهر نیز بدون مراجعه به ثقل اصغر قابل دستیابی نیست. در حوزهٔ نصوص و محکمات، با توجّه به معنای لغوی الفاظ، می‌توان به «بعض المراد قطعی خداوند» دسترسی پیدا کرد. مدلول قطعی نصوص همان لایه‌ای از تعلیمات است که تحت عنوان «مساق کلام» مطرح نمودیم. در مقام مواجهه با قرآن کریم و پیش از مراجعه به قرائن منفصله، کلام الهی هنوز به پایان نرسیده است و ظهوری برای آن منعقد نشده است. لذا ظهورات کلامی قرآن صرف نظر از فحص از قرائن منفصله، «در هیچ سطح» و «به هیچ عنوان» منعقد نمی‌شود و از حجّیّت ساقط است.[1]

۳) تلازم نداشتن «حجیت جمعیه» با «وقوع تخلف اکثری در ظواهر»

با این تفاصیل، برای آنکه بتوانیم به ظواهر آیات، تمسّک کنیم، باید در تک تک آنها به قرینهٔ منفصل مراجعه شود تا تعویل یا عدم تعویل بر منفصل را در آنها احراز کنیم. در غیر این صورت نمی‌توان از انعقاد ظهور و حجّیّت آن، اطمینان حاصل نمود.

مرحوم میرزا می‌نویسند:

فَالواجِبُ اَلمراجَعَةُ إِلَی الرَّسولِ الأَکرَمِ و أَهلِ بَیتِهِ فی وُقُوعِ التَّعویلِ فی کُلِّ آیَةٍ آیَةٍ مِنَ القُرآنِ و عَدَمِهِ. (مصباح الهدی/ ۲۵)

پس [برای دانستن این که] در تک تک آیات قرآن، تعویل صورت گرفته یا خیر، مراجعه به پیامبراکرم صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت ایشان علیهم السلام واجب است.

۱. چنانکه مرحوم میرزا می‌نویسد: بَعدَ استِقلالِ العَقلِ بِإرادَةِ خِلافِ الظّاهِرِ فی بَعضِها و إحرازِ التَّعویلِ عَلَی القَرائِنِ المُنفَصِلَةِ فِی الباقی... یَسقُطُ الظَّواهِرُ عَنِ الحُجِّیَّةِ بِالکُلِّیَّةِ و لا یَبقی ظاهِرٌ قَبلَ المُراجَعَةِ إلَیهِم. (حاشیه‌ی تقریرات حجّیّة القرآن / ۴۲)

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.59.5.4]

همچنین در تقریرات ایشان آمده است:

لا مَناصَ فِی العَمَلِ بِظَواهِرِ القُرآنِ فی کُلِّ شَخصٍ و شَخصٍ مِنَ الظَّواهِرِ، مِن إحرازِ عَدَمِ التَّعویلِ عَلَی البَیانِ المنفَصِلِ. (تقریرات اصول (ملکی)/۵۷)

در عمل به ظواهر قرآن- در مورد به موردِ ظواهر- چاره‌ای جز احراز عدم تعویل بر بیان منفصل نیست.

براساس روایات، حکمت این امر، آن است که مردم نیازمند خلیفهٔ خدا باشند و برای استفاده از قرآن، نیازمند آن باشند که به وی مراجعه و از وی کسب نظر کنند. به عنوان نمونه رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمودند:

لَیْسَ شَیْءٌ بِأَبْعَدَ مِنْ قُلُوبِ الرِّجَالِ مِنْ تَفْسِیرِ الْقُرْآنِ. وَ فِی ذَلِكَ تَحَیَّرَ الْخَلَائِقُ أَجْمَعُونَ، إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ. وَ إِنَّمَا أَرَادَ اللَّهُ بِتَعْمِیَتِهِ فِی ذَلِكَ أَنْ یَنْتَهُوا إِلَی بَابِهِ وَ صِرَاطِهِ، وَ أَنْ یَعْبُدُوهُ وَ یَنْتَهُوا فِی قَوْلِهِ إِلَی طَاعَةِ الْقُوَّامِ بِكِتَابِهِ وَ النَّاطِقِینَ عَنْ أَمْرِهِ، وَ أَنْ یَسْتَنْطِقُوا مَا احْتَاجُوا إِلَیْهِ مِنْ ذَلِكَ عَنْهُمْ، لَا عَنْ أَنْفُسِهِم. (المحاسن/۱/۲۶۸)

اندیشه‌های مردمان دورترین شی به تفسیر قرآن است. و در آن، همهٔ خلائق سرگردانند؛ جز آنان‌که خدا بخواهد [که تفسیر قرآن را بدانند]. خداوند فقط به این دلیل در این امر «تعمیه» فرموده تا آنان به سوی باب و صراط الهی روی آورند و او را بندگی کنند، و در مورد کلام او به اطاعت از کسانی که کتاب او را به پا داشته و دستور او را ارائه می‌دهند، ملتزم گردند و آن‌چه را که احتیاج دارند، از آن‌ها- نه از خودشان- اخذ نمایند.

مرحوم میرزا بر همین اساس می‌نویسند:

إنَّ دَیدَنَهُ التَّعویلُ عَلَی المنفَصِلِ سَوقاً لِلأُمَّةِ إلی بابِ الخَلیفَةِ. (حاشیهٔ تقریرات حجّیّة القرآن /۴۲)

سنّت خداوند این است که [در فهم مقاصد قرآن کریم] به قرینهٔ منفصل تکیه کند تا امت را به درِ [خانهٔ] خلیفه [ی خود] سوق داده باشد.

لازمهٔ چنین رویکردی آن نیست که با مراجعه به امام علیه السلام لزوماً با تخلّف از ظاهر

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.59.5.4]

مواجه شویم. در نوع موارد، چنین نتیجه‌ای به دست نمی‌آید، امّا این منافاتی با آن ندارد که «دَیدَن»[1] خداوند متعال در قرآن را «تعویل بر منفصل» بدانیم.

ضرورت وجود دَیدَن «تعویل بر منفصل» در قرآن

در مورد قرآن کریم یکی از مقاصد خدای متعال، «سوق دادن امّت به سوی خلیفهٔ خدا» بوده، لذا همهٔ علوم و مرادات کلامش را فقط در سینهٔ خلفای خود قرار داده است. لذا هیچ‌کس پیش از رجوع به خلفای الهی، نمی‌تواند به صحّت فهم خود از ظواهر آیات اطمینان یابد؛ چه رسد به این‌که از تأویلات و ظرائف و... آن آگاه شود.

هدف این بوده که مردم در استفاده از کتاب او خود را مستغنی از اهل بیت علیهم‌السلام نپندارند.

منافات نداشتن «تعویل بر منفصل در قرآن» با «حجّیّت اکثر ظواهر آن»

اگر «تعویل بر منفصل» را «دیدن خداوند در قرآن کریم» می‌دانیم، لازمهٔ آن، انهدام اکثر عمومات و مطلقات کتاب خداوند نیست. در احادیث اهل بیت علیهم‌السلام مخصّصات و مقیّداتی هست، ولی در کنار اینها، عمومات و مطلقات بسیاری هم بدون تخصیص و تقیید باقی می‌مانند. ظواهر اینها، صرفاً پس از فحص و مراجعه به عالمان به کتاب، حجّیّت پیدا می‌کند.

بنابراین باقی ماندن بیشتر ظواهر بر معنای اوّلیّهٔ خود، پس از رجوع به قرائن منفصله، با «دَیدَن» تعویل بر منفصل در قرآن منافات ندارد.

۴) امکان اضافه نشدن توضیح به آیه با مراجعه به قرینهٔ منفصل

رویکرد حجیّت جمعیّه لازم نمی‌آورد که امام علیه‌السلام حتما ذیل آیهٔ شریفه و در

۱. در کتب لغت معنای این تعبیر «عادت»، «دأب» و «دین» (آیین و شیوه و روش) دانسته شده است. (لسان العرب۱۵۳/۱۳)

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.59.5.4]

توضیح آن، مطلبی را افزوده باشند، بلکه ممکن است با مراجعه به قرینهٔ منفصل به این نتیجه برسیم که خود امام بدون هیچ توضیحی به آیه تمسّک کرده‌اند یا آنکه راویان در محضر ایشان، به آیه استشهاد کرده‌اند و ایشان برداشت آنها را تأیید فرموده یا رد نفرموده‌اند. مرحوم میرزا در این باره می‌نویسند:

اِستَشهَدَ الأئِمَّةُ صلوات الله علیهم بِالآیاتِ، و استَشهَدَ الرُّواةُ المراجِعُونَ إلَیهِم فی عِلمِ الکِتابِ بِمَحضَرِهِم؛ فَإنَّ بِنَفسِ استِدلالِهِم أَوِ الاِستِدلالِ بِمَحضَرِهِم و إمضائِهِم یَتِمُّ الحُجّیَّةُ بِالضَّرورَةِ. (اصول وسیط/۹۶)

ائمّه صلوات الله علیهم به آیات قرآن استشهاد کرده و راویانی که در علم قرآن به ایشان رجوع می‌کردند، نیز در حضور آن‌ها [به آیات قرآن] استشهاد کرده‌اند. پس با نفس استدلال ایشان یا استدلال در حضور ایشان و تأیید آن‌ها، حجّیّت [آیاتی که به آن‌ها استشهاد شده است] بداهتاً کامل می‌گردد.

به این ترتیب لازم نیست حدیث و روایتی از امام علیه‌السلام در خصوص آیه‌ای از قرآن وارد شده باشد تا حجّیّت جمعیّه شکل بگیرد. قول و عمل و تقریر امام علیه‌السلام هر سه، باعث انعقاد ظهور و حجّیّت آن می‌شود. مهم آن است که اگر چنین نتیجه‌ای حاصل نشده بود و احتمال دستیابی به کلام امام علیه‌السلام همچنان مطرح بود، نمی‌توانستیم ظاهر آیه را قابل تمسّک بدانیم.

۵) حجّیّت ظواهر پس از فحص و یأس از دستیابی به قرینهٔ منفصل

«احراز» عدم تعویل بر منفصل: یک یقین عقلایی

از منظر مرحوم میرزا پس از فحص و «احراز» اینکه قرینهٔ منفصله‌ای ذیل آیه نیست، می‌توان به ظاهر آیه تمسّک نمود. نکتهٔ مهم آنکه این «احراز»، از سنخ یقین‌های عقلائیّه است، لذا ممکن است که در آن خطا کرده باشیم. مرحوم میرزا می‌نویسند:

مِنَ الواضِحِ أَنَّ التَّعلیماتِ مُؤَسَّسَةٌ عَلَی التَّعویلِ عَلَی البَیانِ المنفَصِلِ مِن حَیثُ المخَصِّصاتِ وَ

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.59.5.4]

المقَيِّداتِ، فَلايَنعَقِدُ لِلكَلامِ ظُهُورٌ إلّا مِن حَيثُ الَّذی أُحرِزَ أَنَّ المعَلِّمَ لا يُعَوِّلُ عَلَی المنفَصِلِ، فَإِذا ظَفَرَ المتَعَلِّمُ عَلَی المنفَصِلِ يَنكَشِفُ خَطاءُ إحرازِهِ. (مصباح الهدی/۲۰)

روشن است که: تعلیمات بر اساس اعتماد بر بیان منفصل از جهت مخصّصات و مقیّدات است. بر این اساس، ظهوری برای کلام منعقد نمی‌شود مگر وقتی احراز شود که معلّم تعویل بر منفصل نمی‌کند، پس اگر متعلّم [بعداً] به [قرینهٔ] منفصل دست پیدا کرد، معلوم می‌شود که آن‌چه احراز کرده اشتباه بوده است.

در بیان ایشان به سه نکته اشاره شده است:

۱. در تعلیمات به طور کلّی بِنا بر تعویل بر منفصل است. تعبیر «**مؤسَّسَة**» در اینجا تعبیر دیگری از «دیدن» است که پیشتر توضیح داده شد.

۲. تعویل بر منفصل، از جهت بیان مخصّصات و مقیّدات است. لذا شامل آن جهتی که اصل تعلیم برای بیان آن آورده شده، نمی‌شود. (مساق کلام) چون در مقام تعلیم، احتمال وجود مخصّص و مقیّد منفصل وجود دارد؛ پس عمومات و مطلقات آن، پیش از آن‌که عدم تعویل بر مخصّص و مقیّد منفصل احراز شود، فاقد حجّیّتند. امّا در آن‌چه کلام برای بیان و تعلیم آن ادا شده، احتمال اعتماد بر قرائن منفصله داده نمی‌شود، پس از نظر سیرهٔ عقلا از این جهت، حجّیّت دارد.

۳. شرط حجّیّت ظاهر کلام معلّم، احراز این است که او، تعویل بر منفصل نکرده، بنابراین اگر پس از احراز این امر، متعلّم به یک قرینهٔ منفصل دست پیدا کند؛ متوجّه می‌شود که در احراز کردنش اشتباه کرده و از ابتدا مقصود کامل معلّم را نفهمیده است. بنابراین بین ظاهر کلام معلّم و قرینه‌ای که بعداً یافته، حکم به تعارض نمی‌کند.

نکتهٔ مهم این است که این احراز – با آنکه مطابق با واقع نبوده- اما حجّیّت داشته

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.59.5.4]

است. به بیان دیگر اگر فحص به صورت متعارف و در حدّ طاقت عرفی صورت بگیرد و با این حال به قرینهٔ منفصلی دست پیدا نکنیم، می‌توانیم آنچه از ظاهر آیهٔ شریفه استفاده می‌شود را به عنوان مراد الهی تلقّی کنیم.

فحص و یأس عقلایی، زمینه ساز این حجّیّت است. از منظر مرحوم میرزا، یقینی که برخاسته از مناشیء عقلایی باشد حجّیّت دارد[1] و «احراز عدم تعویل بر منفصل» نیز از همین سنخ یقین‌هاست. لذا می‌توان نسبت به آن، ترتیب اثر داد و آن را میان خود و خدا، حجّت تلقی کرد. در این شرایط هر چند ممکن است به واقع دست نیافته باشیم و به طور مثال پس از ظهور امام عصر علیه‌السلام ایشان قرینه‌ای برخلاف اقامه کنند، اما این مانع از تمسّک ما به ظواهر نمی‌تواند بود.

روایات عرض: مجوّز حجّیّت ظواهر بعد از فحص و یأس

مرحوم میرزا تصریح دارند که پس از فحص و یأس از دست‌یابی به قرائن، می‌توان به همین که امام علیه‌السلام به قرآن ارجاع داده‌اند و دستور عرضهٔ روایات برقرآن را داده‌اند، تمسّک کرد و ظاهر آیهٔ شریفه را بدون بیان امام علیه‌السلام حجّت دانست.

ایشان در رسالهٔ اصول وسیط دربارهٔ بحث عرضهٔ اخبار بر قرآن کریم به تفصیل بحث کرده‌اند و عدم مخالفت روایت با قرآن کریم را یکی از ملاکهای صحّت اعتبار آن دانسته‌اند. اگر آیه‌ای بخواهد معروض اخبار قرار گیرد، تا مخالفت یا عدم مخالفت یک خبر با آن احراز شود، باید ابتدا قرائن منفصله‌ای که در احادیث اهل بیت علیهم‌السلام آمده به آن ضمیمه شود، بدون آن، مراد و مقصود آیه، روشن نمی‌شود (حجّیّت پیدا نمی‌کند)، لذا مخالفت یا عدم مخالفت خبر با آن، قابل تشخیص نخواهد بود. احراز این امور هم جز با رجوع به احادیث اهل بیت علیهم‌السلام امکان‌پذیر نیست.

---

۱. به عنوان نمونه بنگرید به: مصباح الهدی/۱۵.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.59.5.4]

شبیه همین امور باید در مورد خبری که می‌خواهد عرضه به کتاب شود، نیز احراز گردد. می‌نویسد:

کَما لابُدَّ مِن ذلِکَ فِی الخَبَرِ المعروضِ عَلَی القُرآنِ، فَإنَّ قِوامَ المخالَفَةِ و عَدَمِها بِانضِمامِ کُلِّ قَرائِنِ الخَبَرِ و مُقیِّداتِهِ و مُخَصِّصاتِهِ، ثُمَّ یُعرَضُ عَلَی الکِتابِ و الآیَةِ الَّتی تَشمُلُ علی ذلِک الحُکمِ. (اصول وسیط/۹۶)

چنانکه [احراز] همین امور، در مورد خبری که بر قرآن عرضه می‌شود، لازم است. زیرا تحقّق مخالفت و عدم مخالفت، متوقّف بر ضمیمه شدن همهٔ قرائن و مقیّدات و مخصّصات یک خبر به آن است تا [پس از این انضمام] بر کتاب و آیه‌ای که مشتمل بر آن حکم می‌باشد، عرضه شود.

باید ابتدا دلالت خبر بر مراد و مقصود ازآن روشن شود تا در رتبهٔ بعد بتوان آن را بر کتاب عرضه کرد و این امر جز با ضمیمه شدن همهٔ قرائنی که در دلالت یک خبر مؤثّر است، حاصل نمی‌شود. به همین جهت، عمل کردن به اخبار عرضه بر کتاب، دلیل قوی برای لزوم رجوع به اهل بیت علیهم‌السلام شمرده می‌شود.

حجّیّت قرآن به سبب ارجاع اخبار به آن

ایشان در ادامه می‌نویسند:

نعم، بَعدَ المراجَعَةِ إلَیهِم و عَدَمِ الظَّفَرِ عَلَی المخَصِّصِ و المقَیِّدِ، یَکونُ نَفسُ إرجاعِ الأَئِمَّةِ بِعَرضِ الأَخبارِ عَلَیها مُحَقِّقاً لِمَوضوعِ الحُجّیَّةِ العُقَلائیَّةِ بِالضَّرُورَةِ. (اصول وسیط /۹۶ و۹۷)

آری، پس از مراجعه به ایشان (اهل بیت علیهم‌السلام) و دست نیافتن به مخصّص و مقیّد [برای آیه]، نفس ارجاع دادن ائمّه علیهم‌السلام به این‌که اخبار بر آیهٔ قرآن عرضه شود، موضوع حجّیّت عقلائیّه [ی آن] را بداهتاً محقّق می‌سازد.

اگر با رجوع به اهل بیت و فحص از قرائن منفصله، برای آیه‌ای مخصّص یا مقیّد یا قرینهٔ مجازی یافت نشد، آن‌گاه آیه می‌تواند محلّ عرضهٔ خبر قرار بگیرد، آن هم به این دلیل که خود ائمّه علیهم‌السلام اخبار را به قرآن ارجاع داده‌اند. به این ترتیب، از یک طرف ظاهر آیه‌ای که ذیل آن به روایتی دست نیافته‌ایم، منعقد می‌شود و حجّیّت

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.59.5.4]

پیدا می‌کند. از سوی دیگر این انعقاد ظهور، وامدار اتمام حجّیّت قرآن، توسّط متحدّیان به قرآن کریم است. یعنی اگر از سوی آنان به عرضهٔ روایات بر کتاب امر نشده بودیم، نمی‌توانستیم چنین ظواهری را حجّت تلقی کنیم.

نفی اخباری‌گری در حوزهٔ ظواهر با رویکرد مرحوم میرزا

اینگونه، مرحوم میرزا در برخورد با چنین ظواهری تن به توقّف نمی‌دهد. لذا در بحث حجّیّت ظواهر، ایشان مرزبندی روشنی با برخی اخباریان شاخص دارد که در چنین موقعیّتی در برابر ظاهر آیه، توقف می‌کند و آن را قابل تمسّک نمی‌داند.

به عنوان نمونه مولی امین استرآبادی در تبیین دیدگاه خود پیرامون استفاده از قرآن کریم می‌نویسد:

اَلصَّوَابُ عندی مَذْهَبُ قُدَمَائِنَا الأخبَارِيِينَ وَ طَرِيقَتُهُمْ. أَمَّا مَذْهَبُهُمْ فَهُوَ أَنَّ كُلَّ مَا تَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْأُمَّةُ إِلَىَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ عَلَيْهِ دَلَالَةٌ قَطْعِيَّةٌ مِنْ قِبَلِهِ تَعَالَى حَتَّى أَرْشِ الْخَدْشِ، وَ أَنَّ كَثِيراً مِمَّا جَاءَ بِهِ النَّبِي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِن الأحْكَامِ وَ مِمَّا يَتَعَلَّقُ بِكِتَابِ اللَّهِ وَسُنَّةِ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ نَسْخٍ وَتَقْيِيدٍ وَ تَخْصِيصٍ وَ تَأوِيلٍ مَخْزُونٌ عِنْدَ الْعِتْرَةِ الطَّاهِرَةِ عَلَيْهِمْ السَّلَامُ، وَ أَنَّ الْقُرْآنَ فِي الْأَكْثَرِ وَرَدَ عَلَى وَجْهِ التَّعمِيَةِ بِالنِّسْبَةِ إِلَى أَذْهَانِ الرَّعِيَّةِ وَكَذلكَ كَثِيرٌ مِنَ السُّنَنِ النَّبَوِيَّة، و أَنَّهُ لا سَبِيلَ لَنا فيما نَعلَمُهُ مِنَ الأحكامِ الشَّرعيَّة النَّظَرِيَّةِ أَصْلِيَّةً كَانَتْ اَوْ فَرْعِيَّةً إِلَّا السَّمَاعُ عَنْ الصَّادِقِينَ، وَ أَنَّهُ لاَ يَجُوزُ اسْتِنْبَاطُ الْأَحْكَامِ النَّظَرِيَّةِ مِنْ ظَوَاهِرِ كِتَابِ اللَّهِ وَ لَا مِنْ ظَوَاهِرِ السُّنَنِ النَّبَوِيَّةِ مَا لَمْ يُعْلَمْ أَحْوَالُهُمَا مِنْ جِهَةِ أَهْلِ الذِّكْرِ عَلَيْهِم السَّلَامُ، بَلْ يَجِبُ التَّوَقُّفُ وَ الِاحْتِيَاطُ فِيهِمَا. (الفوائد المدنیّة/۱۰۴)

روش صحیح نزد من، راه و طریقه‌ای است که قدمای اخباری ما پیموده‌اند. روش آنان این بوده است که: هر چه امّت تا روز قیامت به آن نیاز دارد، از جانب خداوند متعال نسبت به آن دلالت قطعی در میان است، حتی دیهٔ جراحتی کوچک. و بسیاری از احکام و آموزه‌هایی که پیامبر با کتاب خدا و سنت رسولش آورده است (از نسخ و تقیید و تخصیص و تأویل) این موارد نزد عترت طاهره علیهم‌السلام ذخیره گردیده است. و اینکه: قرآن در اکثر موارد به

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.59.5.4]

گونه‌ای وارد شده که دیدهٔ اذهان مردم عادی را [نسبت به مقاصد خود] می‌بندد و همچنین است بسیاری از سنت‌های نبوی صلی الله علیه و آله و اینکه: در آنچه که از احکام نظری شرع می‌دانیم - چه اصلی باشند و چه فرعی- راهی برایمان نیست جز شنیدن [و فراگرفتن آنها] از صادقین (اهل بیت علیهم السلام) و اینکه: استنباط احکام نظری از ظواهر کتاب خدا و ظواهر سنت‌های نبوی صلی الله علیه و آله جایز نیست؛ مادام که احوال این دو از سوی اهل ذکر (اهل بیت علیهم السلام) دانسته نشود؛ بلکه در این دو [زمینه] توقف و احتیاط لازم است.

در قسمتی دیگر، از مرحوم استرآبادی پرسیده می‌شود که: «عمل شما اخباریان در ظواهر قرآنی مانند آیات «اوفوا بالعقود» (المائدة/۱) (به عقدهای خود وفا کنید)، «او لامستم النّساء» (النّساء/۴۳) (یا زنان را لمس نمودید)، «اذا قمتم الی الصّلاة فاغسلوا وجوهکم» (المائدة/۶) (وقتی به سوی نماز برخاستید صورت خود را بشویید) و در ظواهر سنّت-های نبوی صلی الله علیه و آله مانند «لاضرر ولاضرار فی الاسلام» (معانی الاخبار/۲۸۱) چگونه است؟»

ایشان می‌نویسد:

نَحنُ نوجِبُ الفَحصَ عَن اَحوالِهما بِالرُّجوعِ الی کَلامِ العِترَة الطّاهِرَة علیهم السلام فَإذا ظَفَرنا بِالمَقصودِ و عَلِمنا حَقیقَة الحالِ، عَلِمنا بِهما و إلّا اَوجَبنَا التَّوَقُّفَ و التَّثَبُّتَ. (الفوائد المدنیّة/۳۳۶)

ما فحص از احوال این دو (ظواهر کلام خداوند و ظواهر کلمات نبوی صلی الله علیه و آله) را با رجوع به گفتار عترت طاهره علیهم السلام لازم می‌دانیم. پس اگر به مقصود دست یافتیم و حقیقت حال را دانستیم، نسبت به آن دو آگاهی می‌یابیم وگرنه توقف و تأمل را واجب می‌دانیم.

براساس این دو عبارت، مادامی که قرینهٔ منفصلی ذیل ظواهر قرآن یافت نشود و مقصود آیه با شنیدن ازکلام اهل بیت علیهم السلام روشن نشود، باید رو به توقّف و احتیاط و تأمّل آورد و نمی‌توان ظاهر آیه را حجّت و قابل تمسّک دانست و برای استنباط احکام نظری شرع از آن بهره جست.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.59.5.4]

مرحوم استرآبادی پای را فراتر از این گذاشته و در غیر ضروریّات دین، مراجعهٔ به غیر حدیث -از جمله قرآن- را جایز نمی‌داند و حتّی نصوص را هم از آن استثناء نمی‌کند.

عنوان یکی از فصول کتاب وی چنین است:

فِی بَیَانِ انْحِصَارِ مَدْرَكِ مَا لَیْسَ مِنْ ضَرُورِیَّاتِ الدّین مِنَ الْمَسَائِلِ الشَّرْعِیَّةِ، أَصْلِیَّةً كَانَتْ اَوْ فَرْعِیَّةً، فِی السَّمَاعِ عَنْ الصَّادِقِینَ علیهم‌السلام. (الفوائد المدنیّة/۲۵۴)

در بیان منحصر بودن مَدرک مسائل شرعی اصلی یا فرعی که از ضروریات دین نیست؛ در شنیدن از صادقین (اهل بیت)علیهم‌السلام.

ایشان سپس ذیل این عنوان، ادله‌ای را بیان می‌کند.

از جمله در ابتدای دلیل نخست خود می‌نویسد:

اَلاوَّل: عَدَمُ ظُهُورِ دِلالَة قَطعیَّة و اِذنٍ فی جَوازِ التَّمَسُّكِ فی نَظَرِیّاتِ الدّینِ، بِغَیرِ كَلامِ العِترَة الطّاهِرَة. (الفوائد المدنیّة/۲۵۴)

اوّل: ظهور نداشتن دلالت قطعی و اجازه‌ای در زمینهٔ جایز بودن تمسک به غیر کلام عترت طاهره در حوزهٔ نظریات دین.

اگر بتوان از عبارات فوق و امثال آن استفاده کرد که ایشان، نصّی را در قرآن کریم قائل نیست، آنگاه روشن است که دیدگاه مرحوم میرزا در نقطهٔ مقابل آن قرار می‌گیرد. اساساً هر دیدگاهی که وجود نص یا دستیابی به هر گونه نص را در قرآن کریم نفی می‌کند، با چارچوب صریح دیدگاه مرحوم میرزا[1] ناسازگار است؛ چه با عنوان اخباری‌گری ارائه شود و یا حتّی با عنوان دفاع از حجّیّت جمعیّه مطرح گردد.

به این ترتیب اختلاف مرحوم میرزا با برخی اخباریان در دو حوزه رخ می‌دهد:

۱. بنگرید به مقاله‌ی نگارندگان در سفینه شماره ۵۸.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.59.5.4]

اوّل در اینکه مرحوم میرزا قائل به نصوص قرآنی است و در دلالت قطعی آنها نیازی به مراجعه به اهل بیت علیهم‌السلام نمی‌بیند. دوم هنگامی که از دستیابی به قرائن منفصل مأیوس می‌شویم طبق نظر مرحوم میرزا می‌توان ظاهر آیهٔ شریفه را حجّت دانست و مراد خداوند را براساس ظاهر آن دریافت؛ در حالی‌که در دیدگاه اخباری، مادام که وضعیّت آیهٔ شریفه در گفتار اهل بیت علیهم‌السلام روشن نشده، نمی‌توان آن را به عنوان مدرک استنباط احکام دینی تلقّی نمود.

منابع

- قرآن کریم

۱. اساس معارف القرآن، میرزا محمّد مهدی غروی اصفهانی، نسخهٔ بروجردی۱.

۲. اصول وسیط، میرزا محمّد مهدی غروی اصفهانی، نسخهٔ نمازی.

۳. الفوائد المدنیّة، محمدامین استرآبادی، قم، مؤسّسة النّشر الإسلامی التّابعة لجامعة المدرّسین.

۴. الکافی، محمّد بن یعقوب کلینی، تحقیق و تصحیح: علی اکبر غفاری و محمّد آخوندی، دار الکتب الإسلامیّة، تهران، ۱۴۰۷ق.

۵. المحاسن، احمد بن محمّد بن خالد برقی، تحقیق و تصحیح: جلال الدّین محدّث، دار الکتب الإسلامیّة، قم۱۳۷۱ق.

۶. المواهب السّنیّة والعنایات الرضویّة علیه‌السلام، میرزا محمّد مهدی غروی اصفهانی، نسخهٔ خطّی آستان قدس رضوی. ش۱۲۴۱۱.

۷. تاج العروس من جواهر القاموس، محمد مرتضی حسینی زبیدی، تحقیق و تصحیح: علی هلالی و علی سیری، دارالفکربیروت۱۴۱۴ق.

۸. تقریرات اصول، تقریرات میرزا محمّد مهدی غروی اصفهانی، شیخ محمّد باقر ملکی میانجی، نسخهٔ استنساخ شده.

۹. حجّیّة القرآن، تقریرات میرزا محمّد مهدی غروی اصفهانی، به قلم: شیخ محمود حلبی خراسانی، نسخهٔ خطّی آستان قدس رضوی، ش۱۲۴۵۶.

۱۰. کتاب العین، خلیل بن احمد فراهیدی، قم: نشر هجرت، چاپ: دوم.

۱۱. لسان العرب، محمّد بن مکرم (ابن منظور)، تحقیق و تصحیح: جمال الدّین میر دامادی، دار الفکر للطباعة و النّشر و التوزیع، دار صادر، بیروت، ۱۴۱۴ق.

۱۲. مصباح الهدی، میرزا محمّد مهدی غروی اصفهانی، نسخهٔ خطّی آستان قدس رضوی، ش۱۲۴۱۲.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1397.15.59.5.4]